

پیکر معلم «راستگو» در مشهد تسبیح شد



پیکر مرحوم حجت‌الاسلام محمدحسن راستگو از کارشناسان مسائل کودک و نوجوان دیروز با حضور برخی از مردم و مسئولان مشهد در قطعه مشاهیر آرامگاه خواجه ربیع به خاک سپرده شد. حجت‌الاسلام والمسلمین محمدحسن راستگو از کارشناسان ربیع به خاک سپرده شد. حجت‌الاسلام دوم آذر در سن شصت‌وهفت‌سالگی در قم درافانی راوداع گفت.او در سال ۱۳۳۲ در مشهد به دنیا آمد و سال دوم دبیرستان وارد حوزه علمیه مشهد و سپس برای ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه قم شد. مرحوم راستگو سال‌های متمادی به عنوان کارشناس در برنامه‌های متنوع تلویزیونی حضور داشت و برای کودکان و نوجوانان مسائل دینی و مذهبی را تبیین می‌کرد و مبتکر برنامه ویژه تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان به صورت کلاس، اردو و حوزه‌های علمیه و صداوسیما ی جمهوری اسلامی ایران بود. تولیت آستان قدس رضوی نیز همزمان با خاکسپاری این روحانی فقید درگذشت او را با بار سال پیمای تسلیت گفت. در بخشی از پیام حجت‌الاسلام احمد مروی آمده است: «آن مرحوم مبلغی صاحب سبک و دوستی صمیمی برای کودکان و نوجوانان بود و چهره ماندگار و خدمات علمی و آموزشی او در حوزه تعلیم و تربیت هیچ‌گاه از یاد نخواهد رفت».

کامبوزیا پرتوی در ۶۵سالگی بدرود حیات گفت

کرونا همچنان قربانی می‌گیرد



افخمی: کامبوزیا پرتوی سینماگر پرافتخار ایرانی و رکورددار دریافت جایزه از جشنواره فیلم فجر، که به نقل از دوستان نزدیکش پس از «کامیون» می‌خواست «در جستجوی حسن» را بسازد، مجال نیافت و کرونا مانع شد تا او سلامت از بیمارستان به خانه بازگردد و فیلمنامه‌های ناتمامش را به خط پایان برساند. جامعه هنری ایران که هنوز در غم از دست دادن هنرمندان حوزه تصویر و صدای خود یعنی کریم اکبری مبارکه و چنگیز جلیلووند بود، با خبر درگذشت کامبوزیا پرتوی کارگردان و فیلم‌نامه‌نویس سرشناس هم روبه‌رو شد. پرتوی مدتی پیش برای انجام عمل قلب در بیمارستان دی بستری بود اما به دلیل ابتلا به ویروس کرونا حالش رو به وخامت گذاشت و صبح دیروز از دنیا رفت. این فیلم‌ساز که متولد ۱۳۳۴ است اوایل امسال هم دچار سکنه مغزی شده بود و مدتی را در بیمارستان گذرانده بود. پرتوی فعالیت هنری خود را با ساخت فیلم‌های کوتاه در سینمای آزاد دماوند آغاز کرد، بعد از مدتی نخستین فیلم بلند داستانی‌اش را با نام عینک برای شبکه دوم تلویزیون ساخت و کارگردانی در سینمای حرفه‌ای را با فیلم «ماهی» تجربه کرد. «ماهی» توانست جوایز مختلفی از جمله جایزه بهترین فیلم جشنواره فیلم جیفونئی ایتالیا و جایزه یونیسف از جشنواره فیلم برلین و جایزه بهترین فیلم جشنواره فیلم آدلاید استرالیا را برای پرتوی به همراه بیاورد. در کارنامه هنری پرتوی نام یا آن ماندگاری دیده می‌شود. آثاری که او با فیلم‌نامه‌اش را نوشته یا آن‌ها را کارگردانی کرده‌است.از آثار مطرح او در زمینه کارگردانی می‌توان به فیلم‌های گلنار، بازی بزرگ، کافه ترانزیت، پرده و کامیون اشاره کرد. این کارگردان «گلنار» را سال ۱۳۶۷ ساخت. اثری برای سینمای کودک و نوجوان که همچنان بعد از گذشت سال‌ها می‌تواند مخاطب را با خودهمراه کند.

«کافه ترانزیت» هم یکی آثار ماندگار او در سینمای ایران محسوب می‌شود. این فیلم که از حضور فرشته صدرعرفایی و پرویز پرستویی بهره گرفته بود در بیست‌وسومین دوره جشنواره فیلم فجر رونمایی شد و توانست کاندیدی در یافت ۸ سیمرغ بلورین از جشنواره فیلم فجر شود. پرتوی برای نگارش داستان «کافه ترانزیت» جایزه بهترین فیلم‌نامه را نیز از آن خود کرد. البته این سینماگر پیش از «کافه ترانزیت» اولین سیمرغ خود را برای نگارش فیلم‌نامه «من ترانه ۱۵ سال دارم» به کارگردانی رسول صدرعاملی در سال ۱۳۸۰ از بیستمین جشنواره فیلم فجر دریافت کرده بود. او این جایزه را دوبار دیگر برای فیلم‌نامه‌های «فراری» ساخته علیرضا داوندژاد و «کامیون» به کارگردانی خودش کربد تا یکی از رکوردداران جشنواره فیلم فجر محسوب شود. «کامیون» آخرین ساخته پرتوی محسوب می‌شود که در سی‌وششمین دوره جشنواره فیلم فجر رونمایی شد ولی هنوز نتوانسته فرصت اکران عمومی پیدا کند. از میان دیگر آثاری که او نوشتن فیلم‌نامه آن‌ها را برعهده داشته نیز می‌توان به «محمدرسلول... (ص)»، «خیابان‌های آرام»، «هر شب تنهایی»، «دیشب باتاتو دیدم آیدا» و «شب» اشاره کرد. اوایل آبان امسال و در جریان برگزاری اختتامیه سی‌وسومین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودک و نوجوانان آیین بزرگداشتی برای این هنرمند برگزار شد، علیرضا تالش مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی و دبیر سی‌وسومین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوان در این مراسم کامبوزیا پرتوی را این‌گونه توصیف کرده بود: «رپای این قصه‌نویس آوازه خوان را در همه جای سینمای ایران می‌توان دید، کسی که به قول رسول صدرعاملی آبرو و اعتبار فیلم‌نامه‌نویسی ایران بود.

مجید مجیدی کارگردان نیز که در فیلم سینمایی «محمدرسلول(ص)» برای نگارش فیلم‌نامه با کامبوزیا پرتوی همکاری کرده بود در یادداشتی به مناسبت درگذشت این هنرمند نوشت: «وقتی شنیدم کامبوزیا پرتوی همسر مرگ شد، خیلی افسوس خوردم، که اولا خیلی زود ما را ترک کرد، دوما در طول این چند سال به دلیل مریضی روزهای خوبی را سپری نمی‌کرد و از آن بدتر که در روزهای سختی به سر می‌برسم که حتی نمی‌توانیم او را بشکوه تا خانه ابدیش همراهی کنیم. پرتوی رفت ولی آثار ارزشمند او همیشه در سینمای ایران به یادگار خواهد ماند».

شهر

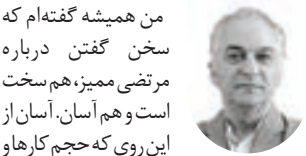
روزنامه شهرامید وزندگی

شنبه ۵ آذر ۱۳۹۹ ۹ شهریور ۱۳۹۹

SHAHARANNEWS.IR

۱۵

فرهنگ و هنر

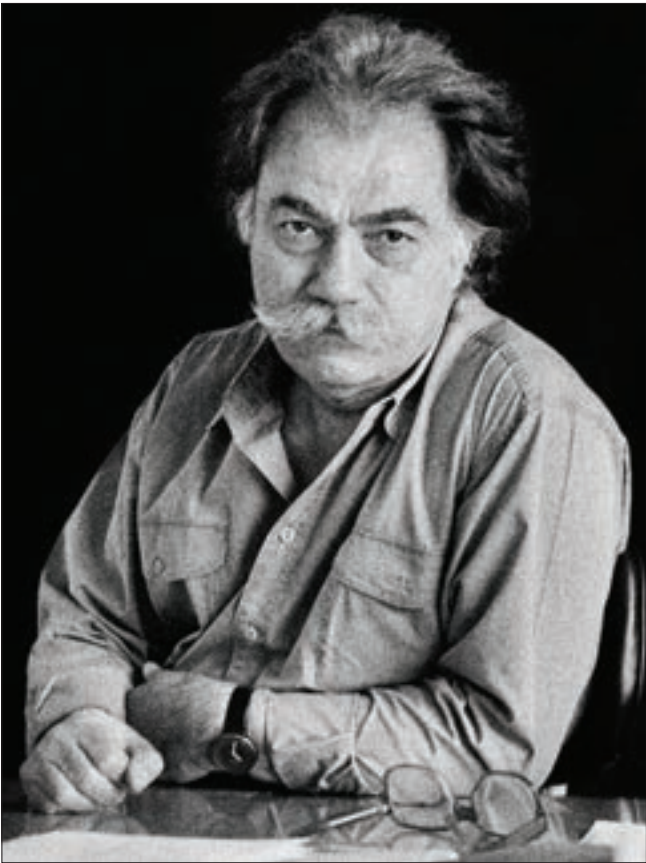


ساعت مشکی عضو انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران

من همیشه گفته‌ام که سخن گفتن درباره مرتضی ممیز، هم سخت است و هم آسان. آسان از این‌روی که حجم کارها و فعالیت‌های حرفه‌ای او آن قدر زیاد است که ساعت‌ها می‌توان از آن‌ها صحبت کرد. و دشوار است چون درباره او بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند. من هم به عنوان شاگرد و همکار او در حد توانم تلاش کرده‌ام تا کارهای حرفه‌ای‌اش را به جامعه بشناسانم. کارهای بسیار زیادی که حجم و کیفیت آن‌ها حیرت‌آور است و انجمنشان از توان یک نفر خارج است. اما در این نوشته تصمیم دارم به ظرایف شخصیت او اشاره کنم، ظرایفی که پشت آن سبیل مردانه، چهره به‌ظاهر خشن، داستان‌هایی که از کارزمای او ساخته شده و البته، حجم انبوه کارهایش، فراموش شده‌اند.

مرتضی ممیز به معنی اصل کلمه «بامرام» بود. از آن جنس مرام و معرفت‌هایی که سال‌های سال است فراموش شده. همان‌هایی که در داستان‌های عیاران و پهلوانان می‌خوانیم. برای خودش وظیفه و مسئولیتی قائل بود که می‌توانست مثل ما فراموش کند یا به رویش نیاورد. دست برادرهایش را در همان جوانی‌اش گرفته بود، برایشان پدری کرده بود، سر و سامانشان داده بود، و تا خیالش راحت نشده بود به خودش نرسیده بود. کافی بود برایش قدم کوچکی برداری آن‌وقت بی‌فرصت بود تا دو چندان تلافی کند، و می‌کرد.

مرتضی ممیز جلالتی بود! شاید باورش برای آن‌ها که داستان‌های زیادی از صراحت و جسارتش شنیده‌اند سخت باشد، اما اگر به او نزدیک می‌شدی می‌دیدی که خجالتش را پشت همین رفتارها پنهان می‌کند. دست پیش می‌گرفت. برای همین می‌شد او را در رودربایستی گیر انداخت، چند ایجاد چنین



شرایطی، به دلیل هوش سرشار او، بسیار سخت بود. مرتضی ممیز از بطن جامعه معمولی ایران آمده بود. از وسط مردم، مردم‌عادی. عار نداشت از اینکه بگوید تابستان‌ها برای کار به نجاری نزدیک خانه می‌رفته تا میخ‌های استفاده شده را با چکش صاف کند. می‌گفت برای معیشت باید کار می‌کردم. اینکه آدم‌های تصویرسازی‌هایش تا این حد واقعی و قابل باورند، اینکه شخصیت‌هایی که تصویر کرده‌در ذهن ما جا دارند و انگار آن‌ها را بارها در کوچه و خیابان دیده‌ایم، نتیجه همین هم‌زیستی با مردم و زندگی در میان آن‌ها ست. اصلا دل

یادداشت «ساعت مشکی» برای مرتضی ممیز، پیشقراول گرافیک معاصر ایران

او که شایسته پدری بود

ترکیب می‌شد، مضمونی اعلا ظاهر می‌شد. عنان مجلس را دست می‌گرفت و دور دور او بود. سر به سر همه می‌گذاشت و البته باز هم شناخت افراد به کمکش می‌آمد و هر کس را مناسب با حال و احوال همان شخص می‌نواخت.

مرتضی ممیز نویسنده‌ای توانا بود. کتاب «حرف‌های تجربه» نمونه‌اعلا یی است از توانایی قلم یک دیزاینر. مقاله فوق‌العاده‌اش در مورد سهراب شهید ثالث، نشانگر تیزبینی و دقت اوست که از یک گفت‌وگوی سه‌نفره مقاله‌ای سینمایی، مانند یک سناریو، برای توضیح حال و هوای یک سینماگر می‌سازد. مقاله‌اش درباره کامبیز درم‌بخش را ضیاء موحد در کتاب البته واضح و مبرهن است، به عنوان نمونه‌ای درخشان آورده است.

مرتضی ممیز داد و دهش داشت. اگر جایی برای نمایشگاه دعوت می‌شد، با گروهی از همکارانش شرکت می‌کرد. اگر برای کتابی کار می‌خواستند، ترجیح می‌داد تا آثار دیگران هم در آن کتاب باشد. آن همه تلاشش برای انجمن و دوسالانه‌ها و نمایشگاه‌ها از همین خلق و خوی‌اش ناشی می‌شد. در افکار و عقایدش هم همین‌طور بود. یک بار سر کلاس می‌گفت از بیان ایده‌هایتان نترسید، از دزدیده شدنشان نترسید، اگر در ذهنتان می‌مانند می‌گنند. خودش هم همین‌طور بود. در جلسات ایده‌هایش را شفاف بیان می‌کرد، نمی‌ترسید کس دیگری از آن‌ها را اجرا کند. هیچ‌گاه هم پنهان نمی‌کرد که از چه کسانی تأثیر گرفته است.

مرتضی ممیز باز ده سال است که رفته است. جایش خیلی خالی است. جای خالی مردی که زندگی‌اش را مانند حرف‌فش و حرف‌هایش را مانند زندگی‌اش گذراند. او ممیزی گذاشت میان گرافیک پیش و پس از خودش.



نمونه‌ای از آثار مرحوم مرتضی ممیز



سکوتش معنا داشت

برای زنده‌یاد احمد حلوی، مرد آرام تئاتر و سینمای مشهد که دیروز بدرود حیات گفت

سید جواد اشکذری

همایونی، پرورش‌یافته نسل طلایی دهه ۵۰ محسوب می‌شود. حلوی برای اولین بار به‌همراه زنده‌یاد غلامرضا شکوهی، شاعر بزرگ آیینی با تئاتر «هستاجر مزاحم» پا به عرصه بازیگری گذاشت و در ادامه همان‌طور که در کلاس‌های آموزشی شرکت می‌کرد، در دو نمایش «بیژن منیژه» و «سیاه زنگی، مرد فرنگی، دایره زنگی» به کارگردانی استاد لطفی مقدم در سال ۱۳۵۰ درخشید. او در کنار داریوش ارجمند در نقش بیژن و محبوبه بیات در نقش منیژه و نیز بازیگرانی چون رضا صابری و ایرج صغیری خوش درخشید تا در همان زمان، ظهور بازیگر جوان اما بی‌حاشیه با بازی‌های درخشان در تئاتر مشهد را به همگان نوید دهد. او در ادامه نمایش‌های بسیاری را بازی و کارگردانی

دلش برای این هنر می‌تپید. او را همیشه در پشت صحنه تئاتر و نیز مقابل صحنه -به‌عنوان تماشاگر- می‌دیدیم. انگار پیرمرد هنوز با تئاتر نفس می‌کشید. به گفته خودش روحش در تئاتر بود و جسمش در سینما. مانند دیگر هم‌دوره‌ای‌هایش، زنده‌یادان رضا ضایور، محمد مطیع و انوشیروان ارجمند که در سینما درخشیدند اما همواره رشد و موفقیت خود را مدیون پرورش‌های فکری در تئاتر شهرشان

عکس‌های از شیروان ارجمند و زنده‌یاد



می‌دانستند. این مرد هفتاد و دو ساله در حالی امروز در کنار دوستانش زنده‌یادان رضا ضایور، حسان صحتی، رضا کمال علوی، رضا جوان، احمد خادام‌الحسینی، خسرو هوشیار و... در قطعه هنرمندان بهشت رضای مشهد آرام می‌گیرد که فقط برای مافسوسی باقی می‌ماند و چند سؤال بی‌جواب؛ جایگزین این نسل طلایی چه کسانی خواهند بود؟ ما در کجای این مسیر قرار داریم؟

افتاده است. این‌علاقه به تناسب افراد تغییر می‌کند. یکی از دور‌های تاریخی حکومتی ایران، سلسله پرمرواز قاجار است. قاجاری‌ها از بدو شکل‌گیری حکومتشان تا زمان کودتای رضاشاه و سیدضیاء علیه‌احمدشاه جوان، دور پر فراز و نشیبی را برای ایران رقم زدند. شاید بتوان مهم‌ترین اتفاق این دوره را مشروطه دانست. واقعه‌ای که هم روشنفکران بسیاری را به حرکت درآورد و هم صفی از حوزویان را با خود همراه کرد. نمی‌توان از مشروطه گفت و جریان ژورنالیستی تأثیرگذار بر آن را فراموش کرد. میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل از جمله روزنامه‌نگاران آن دوره است که یک‌تک در مقابل استبداد قاجاری قد علم کرد. روایت‌های گوناگونی از فعالیت‌های او از سوی افراد مختلفی به تصویر کشیده شده است. اگر در این روزهای پر تنش به دنبال روایتی تاریخی و جذاب از کشمکش‌های دوره محمدعلی شاه و تأثیر ژورنالیست‌های چون صوراسرافیل بر جریان مشروطه هستید توصیه می‌کنم کتاب «شکوفه‌های عناب» نوشته رضا جولایی داستان‌نویس خوش قلم ایرانی را بخوانید. جولایی از اوان نویسندگی‌اش

دغدغه‌های تاریخی داشته و در تمام آثارش این جوشش درونی‌اش را به نمایش گذاشته است. این کتاب با ضجه‌های رفت‌انگیز زنی آغاز می‌شود. این لحن و زبان زنانه، استبداد مذکر قاجاری را در هم می‌کشند. پس از آن، دوروایت دیگر در نقطه‌ای مشترک هر دو به نوعی قتل ناخواسته‌ی میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و دوستانش را به تصویر می‌کشند. تغییر روی‌ها از جس‌های مختلف در این زمان به جذابت آن رنگی تازه بخشیده است. گاهی از نگاه‌فراقی مستبد و گاهی از نگاه جوانی‌تاز ده‌دوران رسیده که سرآخر نحوه راپروایی‌اش با واقعیت، زندگی‌وار تغییر می‌دهد. جولایی در این داستان به فریادهای میرزا جهانگیرخان قوتی دوباره بخشید. هنوز هم صدای او از دل تاریخ به ما می‌رسد. آنجا که گفت: «قاسم خان می‌فرماید با این نوشته‌ها حکم‌مرگ مرا صادر می‌کنی. جواش را اندام. در مقابل نوشتم: مگر مرگ چیست؟ جن و قتل و تحویل؟ زندگی کدام است؟ جن میدان جنگ برای ما؟ غنیمت این میدان چه خواهد بود؟ شرف! ببینید سرهای ما چگونه بر آبدان ماسکینگی می‌کند».

درباره کتاب «شکوفه‌های عناب»

به قلم رضا جولایی

فریادهایی که هنوز به گوش می‌رسد

